

کفش سرخ خلیفه

فن بیان و مسئله منابع در تاریخ اجتماعی

ابراهیم موسی پور بشلی



بہارِ حرمِ افروز



گفتش و سرخ خلیفه

فن بیان و مسئله منابع در تاریخ اجتماعی

ابراهیم موسی پور بشلی



انتشارات نگارستان اندیشه

تهران ۱۴۰۲

سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
شابک
یادداشت

موضوع
رده بندی کنگره
رده بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی

موسی پور بشلی، ابراهیم، ۱۳۵۵ -
کفش سرخ خلیفه: فن بیان و مسئله منابع در تاریخ اجتماعی / ابراهیم
موسی پور بشلی

تهران: نگارستان اندیشه، ۱۴۰۲
۴۷۳ ص: ۵/۲۱×۵/۱۴، س ۳
978-622-5273-45-0

کتابنامه. نمایه.

تاریخ اجتماعی -- روش شناسی. Social history - Methodology

HN۲۸

۳۰۶/۰۹

۹۲۴۰۳۱۶

کفش سرخ خلیفه

فن بیان و مسئله منابع در تاریخ اجتماعی

ابراهیم موسی پور بشلی

ناشر: نگارستان اندیشه

نمونه خوانی و نمایه سازی: وحید دریابیگی

طراح جلد: سعید صحابی

نوبت چاپ: نخست، ۱۴۰۲

شمارگان: ۳۳۰ نسخه

قیمت: ۳۰۰ هزار تومان

چاپ و صحافی: سروش

978-622-5273-45-0

همه حقوق نشر، برای ناشر محفوظ است.

نقل بخش هایی از متن با ذکر منبع مجاز است.

آدرس: خیابان وحید نظری، بن بست فرزانه، شماره ۱۱، واحد ۳.

تلفن: ۶۶۴۳۵۴۱۶ نمایه: ۶۶۹۴۲۵۴۲

www.cins.ir - info@cins.ir



انتشارات نگارستان اندیشه

فهرست

۱۳.....	پیش‌گفتار.....
۱۷.....	اشاره؛ در باب «مورخ اجتماعی بودن».....
۲۳.....	فصل نخست؛ فن بیان و نگارش تاریخ اجتماعی.....
۲۶.....	پیوند تاریخ و علوم اجتماعی: پرهیزهای روش‌شناختی.....
۳۳.....	وام‌گیری از واژگان علوم اجتماعی: خطاها و پرهیزها.....
۴۶.....	سندروم تعریف، سندروم تفکیک.....
۴۸.....	کمیت مبهم، کیفیت مبهم.....
۵۰.....	تله‌ی همدلی.....
۵۱.....	منابع.....
۵۳.....	فصل دوم؛ مسائل فن بیان و نگارش تاریخ اجتماعی.....
۵۳.....	فن بیان مورخ اجتماعی و مسئله‌ی تحلیل علی.....
۵۷.....	جامعه‌شناسی و تاریخ اجتماعی.....
۶۱.....	سرنای تبیین را از سرگشادش نزنیم.....
۶۳.....	تعریف اساساً عبارت است از به بن بست کشاندن آموزش.....
۶۵.....	وصف جامع و نظام‌مند، تحلیل است.....
۶۷.....	چگونه پیش‌فرض نظری، تحلیل و بیان فنی را شکل می‌دهد؟.....
۷۱.....	مسئله‌ی تبیین‌های بدیل؛ دیدن روی دیگر سکه.....
۷۳.....	مدل پژوهش.....
۷۴.....	مدل‌های عمده در مطالعات تاریخ اجتماعی.....

- ساختارهای معیار برای تدوین مقالات در حوزه‌ی مطالعات تاریخ اجتماعی ۷۸۰
- الگوی عمومی نگارش درباره‌ی تاریخ اجتماعی اصناف و مشاغل ۸۰.....
- مسئله‌ی مطالعه‌ی تغییر؛ تغییر یا تحول اجتماعی؟ ۸۴.....
- امکان مسیریابی به عنوان یکی از شیوه‌های بررسی تغییرات در مدل تغییر یاب ۸۹
- (۱) مسیریابی از افزایش نرخ طلاق تا افزایش درآمد طراحان داخلی ورشد دانش زیبایی‌شناسی زنانه در طراحی داخلی ۸۹.....
- (۲) مسیریابی از تلاش جمهوری اسلامی برای تأمین عمق استراتژیک در فراسوی مرزها تا تغییر در زیبایی‌شناسی تنانه‌ی قشر مذهبی ۹۱.....
- تأثیر یعنی چه؟ ۹۳.....
- مسئله‌ی اخذ و اقتباس ۹۵.....
- شبیه یعنی چه؟ ۹۸.....
- تشابه یا تداعی؟ ۱۰۱.....
- شباهت ساختار یا کارکرد؟ ۱۰۲.....
- فرمول تشخیص مشابهت دال بر اشاعه ۱۰۳.....
- مسئله‌ی توجه به استمرار پدیده در بررسی تبارشناختی ۱۰۸.....
- از آغاز تا رواج، از رواج تا عاملیت ۱۱۰.....
- مسئله‌ی کلیشه‌ها در مطالعات تاریخ اجتماعی ۱۱۵.....
- خطای تفسیرهای نمادگرایانه ۱۱۶.....
- سینمازدگی ذهنیت محققان نمادگرا ۱۱۸.....
- مسئله‌ی نگاه شبکه‌ای به موضوع ۱۱۹.....
- مسئله‌ی دیدن همه‌ی عوامل ۱۲۳.....
- مسئله‌ی انتخاب شاخص معیار در بررسی آماری ۱۲۴.....
- مسئله‌ی دوره‌بندی ۱۲۵.....
- مسئله‌ی معنادار ساختن دوره‌ی مورد بررسی ۱۲۷.....
- مسئله‌ی نظریه ۱۳۲.....

منطقه‌ای و محلی	۱۳۲
نظریه ابزار است، نه غایت	۱۳۳
نظریه به مثابه‌ی محصول فرهنگی	۱۳۴
نظریه و تاریخ اجتماعی	۱۳۴
فن بیان مورخ اجتماعی و مسئله‌ی نظریه	۱۳۷
مسئله‌ی موجه بودن جست‌وجوی مبنای نظری و شرایط آن	۱۴۳
مسئله‌ی تولید نظریه در روند مطالعات تاریخی	۱۴۵
مسئله‌ی زبان	۱۴۷
پرهیز از زبان پیچیده یا پیچ داده	۱۴۷
بی‌سوادی مسلح	۱۴۸
ادبیت متن	۱۵۱
داستان و تاریخ	۱۵۲
مسئله‌ی زبان تمثیلی	۱۵۲
واژه‌سازی	۱۵۴
پرهیز از گزاره‌های مبهم و کلی‌گویی	۱۵۵
مسئله‌ی تعمیم در تاریخ اجتماعی	۱۵۷
مدل تیپولوژیک؛ تعمیم شاهد منفرد بر اساس ویژگی نوعی	۱۵۹
تعمیم بر اساس کلیشه‌های کلاسیک	۱۶۹
تعمیم بر اساس موارد مشابه	۱۷۰
تعمیم بر اساس ارجاع زبانی	۱۷۱
منابع	۱۷۲
فصل سوم؛ مسئله‌ی منابع	۱۷۷
مورخ اجتماعی باید با روش‌های مختلف علمی آشنا باشد	۱۸۱

- ۱۸۳.....هم بافتار سازی و بافتاریخی مجدد
- ۱۸۹.....مسئله‌ی تاریخیّت داده‌ها
- ۱۹۲.....مسئله‌ی منابع دستورین
- ۱۹۸.....مسئله‌ی سند سرد
- ۱۹۹.....مسئله‌ی بافتار
- ۲۰۰.....نامتجانس بودن داده
- ۲۰۳.....ناهم بافتاری در زمان
- ۲۰۹.....ناهم بافتاری در مکان
- ۲۱۰.....ناهم بافتاری در افق معرفتی
- ۲۱۱.....ناهم بافتاری در مسندالیه داده‌ها و مسئله‌ی نمایندگی
- ۲۱۵.....یافته‌های سرگردان
- ۲۱۶.....مسئله‌ی اتکا به منابع همگن
- ۲۱۹.....مسئله‌ی تحقیقات میدانی
- ۲۲۱.....منبع دقیقاً یعنی چه ؟
- ۲۲۵.....تجربه‌ی زبان
- ۲۲۷.....پردازش داده‌ها با دلالت ضمنی
- ۲۲۹.....مسئله‌ی داده‌های مجعول
- ۲۳۲.....مسئله‌ی ذهنیت منابع
- ۲۳۶.....مشاهده‌گر متخصص؛ فایده‌ها و آسیب‌ها
- ۲۳۸.....منابع و مسئله‌ی قدرت مسلط
- ۲۳۹.....بیان سیاسی یک دال مستقیم تاریخی نیست
- ۲۴۴.....مسئله‌ی نمایش واقعیت در منابع
- ۲۴۷.....آیا تعابیر خاص و بدیع می‌توانند قائم مقام گزارش‌های مستقیم تاریخی شوند؟
- ۲۴۹.....مغالطه‌ی فرستنده
- ۲۵۱.....مسئله‌ی زبان منابع

۲۵۲.....	مسئله‌ی زبان زیسته و بیگانگی زیست‌زبانی
۲۵۴.....	مسئله‌ی زبان دُزدزده
۲۵۷.....	زبان استعاری و تمثیلی منابع
۲۵۸.....	خطای اتکا به روش هرمنوتیک، بدون وجود شواهد تاریخی
۲۵۹.....	پراکندگی داده‌ها در منابع و مسئله‌ی تعمیم
۲۶۲.....	منابع
۲۶۵.....	فصل چهارم؛ انسان‌شناسی و تاریخ اجتماعی
۲۶۵.....	تاریخچه‌ی دادوستدهای انسان‌شناسی و تاریخ / تاریخ اجتماعی
۲۷۷.....	تاریخ انسان‌سنجی: بررسی یک نمونه از پیوندهای مطالعاتی انسان‌شناسی و
۲۷۸.....	منابع
۲۸۱.....	فصل پنجم؛ فولکلور و تاریخ اجتماعی
۲۸۱.....	مسئله‌ی تاریخت داده‌های فولکلوریک
۲۹۲.....	حقیقت واقعی و حقیقت اجتماعی
۲۹۲.....	فکت‌های اجتماعی مبتنی بر باورهای فولکلوریک بی‌نشانه
۲۹۷.....	طرزروایت واقعیت در سخن فولکلوریک و مسئله‌ی مشاهده‌گر غیرمتخصص
۲۹۸.....	نظریه‌ی فولکلوریک
۳۰۱.....	بازتاب دادن درک راویان از جهان‌بینی «دیگری»
۳۰۱.....	فولکلورهای بیانگر استمرار جهان‌بینی کهن
۳۰۲.....	فولکلور به مثابه‌ی تاریخ زنده
۳۰۳.....	فولکلور، زبان گروه‌های خاموش
۳۰۴.....	فولکلور اعتراضی
۳۰۷.....	مسئله‌ی زنانگی و پژوهش‌های فمینیستی درباره‌ی فولکلور
۳۰۸.....	تفاوت‌ها مهم تراز شباهت‌ها
۳۱۱.....	منابع

فصل ششم؛ تاریخ محلی و تاریخ اجتماعی	۳۱۳
هم افقی ها و هم آوایی ها	۳۱۳
مناسبات فنی تاریخ اجتماعی و تاریخ محلی	۳۱۸
منابع	۳۳۰
منابع برای مطالعه ی بیشتر	۳۳۰
فصل هفتم؛ شایست و نشایست ها در مطالعات در محل؛ بنا بر تجربه های عملی و	
خاطرات پژوهشگران اجتماعی و تاریخ اجتماعی	۳۳۳
بررسی موردی دو نمونه:	۳۳۵
(۱) کتاب خاطرات مردم شناسان	۳۳۵
(۲) سفرنامه ی دشت کویر	۳۳۹
فصل هشتم؛ تصاویر و تاریخ اجتماعی	۳۴۷
مسئله ی وابستگی همیشگی فهم تصویر به بافتار اجتماعی تولید آن	۳۵۰
مسئله ی دلالت تصویر بر حاق واقع	۳۵۱
آیا همه ی تصاویر در منابع علمی و فنی، واقع نما هستند؟	۳۵۷
منابع	۳۶۶
فصل نهم؛ عکس و تاریخ اجتماعی	۳۶۹
مغالطه ی زمان - برش	۳۷۰
قضیه ی اعتراف عکاس	۳۷۳
مغالطه ی قاب - برش	۳۷۵
مسئله ی آنجا بودگی و تجربه ی زیسته در فهم عکس اجتماعی	۳۷۸
مغالطه ی چیدمان یا میزانشن	۳۸۱
مغالطه ی بازمانده	۳۸۲
مغالطه ی زیرنویس	۳۸۳
شرح عکس فعالیتی است مقدم بر استناد به آن	۳۸۵

۳۹۳.....	منابع
۳۹۵.....	فصل دهم؛ باستان‌شناسی و تاریخ اجتماعی
۳۹۹.....	دادوستدهای تاریخ اجتماعی و باستان‌شناسی
۴۰۵.....	پرهیزها و هشدارها
۴۱۲.....	یک بررسی موردی
۴۱۶.....	منابع
۴۱۹.....	فصل یازدهم؛ منابع ادبی و تاریخ اجتماعی
۴۲۰.....	ادبیات چونان منبع؛ زمینه‌ی سنتی
۴۲۳.....	ادبیات و چهره‌بخشی به «شخص» تاریخی
۴۲۸.....	ادبیات و تصحیح ذهنیت راجع به افراد تاریخی
۴۳۱.....	حقیقت تاریخی و حقیقت ادبی؛ فرصت‌ها و تهدیدها
۴۳۷.....	مسئله‌ی سنت ادبی و واقع‌نمایی
۴۳۹.....	تعامل در روش
۴۴۰.....	مستقیم‌نبودن اطلاعات منابع ادبی و محدودیت‌های ناشی از آن
۴۴۸.....	مسئله‌ی تعصب ادیبانه
۴۴۹.....	کمیت‌های مبهم
۴۵۱.....	بازتاب رویدادهای تاریخی در ادبیات در نگرش تاریخ اجتماعی
۴۵۳.....	متن ادبی به مثابه‌ی گزارش تاریخی
۴۵۶.....	تعامل تاریخ اجتماعی و ادبیات برای فهم درست منابع
۴۵۹.....	بدخوانی محققان از منابع ادبی بدون داشتن نگرش درست تاریخ اجتماعی
۴۶۷.....	خطا در فهم مثل‌ها
۴۶۹.....	منابع
۴۷۳.....	نمایه

پیش‌گفتار

متن حاضر یک کتاب رسمی متعارف نیست و همچون کار دیگر، رهیافت به فرد و داده‌های فردی در مطالعات تاریخ اجتماعی (تهران: سمت، ۱۴۰۱)، به عنوان متنی آموزشی بر اساس درس‌گفتارهای پیشین سازمان یافته است. شماری از سخنرانی‌ها، درس‌گفتارهای دانشگاهی، و کارگاه‌های من در طی ده سال (۱۳۸۹-۱۳۹۹) با قدری بازنویسی و ویرایش و افزودن برخی ارجاعات و فهرست‌هایی از منابع در این نوشتار سامان داده شده و امیدوارم برخلاف اغلب متن‌های خشک و رسمی، برای دانشجویان و محققان قابل استفاده باشد، از آن رو که بسیاری مطالب در واقع، پاسخ پرسش‌های مخاطبان در این درس‌گفتارهاست یا نقدهایی است که در داوری مقالات تاریخ اجتماعی یا در جلسات داوری رساله‌های رشته‌های تاریخ و تمدن ایران و اسلام، مطرح کرده بودم.

در این مباحث، دو موضوع اساسی مورد توجه بوده است: فن بیان و سبک حرف زدن در تحقیقات تاریخ اجتماعی، و مسئله‌ی چگونگی استفاده از منابع در مطالعات تاریخ اجتماعی از حیث عوارضی که از پراکندگی منابع و داده‌ها در این مطالعات، به ویژه در قبال مسئله‌ی فن بیان و نگارش تحقیقات تاریخ اجتماعی، بروز می‌کند.

باید با تأکید بسیار یادآوری کنم که در فن بیان، قصدم به هیچ‌روی یک

ارائه‌ی ادبی و آموزش قدم به قدم نگارش در تاریخ اجتماعی نبوده و در مسئله‌ی منابع هم، اصولاً در پی به دست دادن مأخذشناسی تاریخ اجتماعی نبوده‌ام. این درس‌گفتارها برای محققانی ارائه شده است که هم سابقه‌ای در نگارش تاریخی دارند و هم منابع و مأخذ تاریخی و از جمله تاریخ اجتماعی را می‌شناسند و بنابراین، هدف از این نوشتار اشاره به شماری از «تنها شماری از» نکته‌ها و هشدارها و پرهیزها و به‌طور کلی، برخی انضباط‌هایی است که محققان تاریخ اجتماعی باید در این دوزمین، یعنی در فن بیان‌شان و نیز در مواجهه با منابع به آن‌ها توجه داشته باشند. در ابتدا، بنا داشتم کتابی مفصل و براساس تجربه‌های واقعی در تولید یا ویرایش و داوری مقالات تاریخ اجتماعی در ایران بنویسم، ولی واقعیت این است که یا هنوز در ایران به آن سطح از شکیبایی آکادمیک نرسیده‌ایم که به‌طور مستقیم نوشته‌های دیگران را نقد کنیم، یا دست‌کم من حوصله‌ی دعوای بعدی ناشی از این کار را ندارم. مسلم است که همه‌ی آنچه یک پژوهشگر تاریخ اجتماعی باید در این زمینه بیاموزد، محدود به مواردی که در این گفتارها آمده، نیست؛ هر بار که مقاله‌ای یا پایان‌نامه‌ای داوری می‌شود یا بحثی روی می‌دهد، انبوهی نکات انتقادی تازه فرصت طرح می‌یابند و این بحث‌ها هرگز پایانی ندارند. هریک از عنوان‌های این کتاب را نیز می‌توان در حد یک کتاب مفصل توسعه داد و متن را با انبوه شواهد و مثال‌های واقعی آکنده و فربه ساخت، ولی امیدوارم این کار را استادان و دانشجویان نسل دوم تاریخ اجتماعی در ایران صورت بدهند و از باب اختصار، که در این گفتارها روی داده، بر من خرده نگیرند. من چیزی نوشته‌ام که شروعی باشد برای محققان جوان‌تر و بانشاط‌تری که هنوز امید و حس و حال انجام کارهای دشوار را دارند و می‌توانند کارشان را در این زمینه با نقد همین

نوشتار آغاز کنند. اگر در همین حد هم توانسته باشم قدمی بردارم، از انتشار این کتاب خرسند خواهم بود.

همچنین باید یادآوری کنم که چون بنا بر اختصار و کم‌گویی بوده، در بسیاری از صفحات این کتاب به مقالات و گفتارهای دیگر در همین زمینه ارجاع داده‌ام. این ارجاعات «صرفاً» از روی خودشیفتگی آکادمیک نیست! بلکه منطق مختصری هم آن را ضروری ساخته است؛ از آن‌رو که یا آن مقالات به‌واقع بخش‌هایی از شبکه‌ی گفتارهای آموزشی‌ام را در این زمینه تشکیل داده‌اند و طبعاً بدون ملاحظه‌ی همه‌ی اجزای این شبکه این آموزش‌ها کامل نخواهد شد، یا اینکه آن مقالات نمونه‌هایی هستند از کار عملی، یا شاهی هستند برای همان نکته‌ها یا مسئله‌هایی که در متن این کتاب به آن‌ها اشاره شده است و بنابراین، لازم است که دانشجو با مراجعه به نمونه‌هایی از تحقیقات انجام‌شده، نتیجه‌ی عملی رعایت این پرهیزها و ترفندهای روش‌شناختی و روش تحقیقی را مشاهده و ارزیابی کند.

نکته‌ی دیگری که حتماً باید به خوانندگان ارجمنند یادآوری کنم، درباره‌ی تکرار برخی عنوان‌ها یا مطالب در این مجموعه نوشتارهاست. در فصل «فن بیان و نگارش تاریخ اجتماعی»، مطالبی راجع به نسبت تاریخ اجتماعی با جامعه‌شناسی، مسئله‌ی تعریف، پرهیز از لفاظی‌های فاضل‌مآبانه، و جزاین‌ها آمده که در فصل دوم، یعنی «مسائل فن بیان در تاریخ اجتماعی» هم، درباره‌ی آن‌ها صحبت شده است. با وجود برخی تکرارها، این مطالب یکی نیستند و مکمل یکدیگرند. چون فصل اول، یک سخنرانی و فصل دوم، یک درس‌گفتار چند جلسه‌ای بوده، از ترکیب این دو متن خودداری کردم تا بافتار و زبان و بیان متن به هم نخورد.

از همکارانی که در مؤسسات مختلف (دانشگاه تهران، دانشگاه خوارزمی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، پژوهشکده‌ی تاریخ اسلام، دانشگاه بین‌المللی قزوین، کتاب‌خانه‌ی ملی و مرکز اسناد کشور...) فرصت ارائه‌ی این گفتارها را فراهم کردند و کسانی که متن پیاده‌شده‌ی درس‌گفتارها یا نسخه‌های ضبط‌شده‌ی آن‌ها را در اختیارم گذاشتند، و نیز از برخی از شاگردان ممتازم که اکنون استادان خبره‌ای در مطالعات تاریخ اجتماعی‌اند، از جمله آقای دکتر امین مهربانی، آقای دکتر حسین بیاتلو، و آقای دکتر محمد نورمحمدی، بسیار سپاسگزارم؛ این درس‌گفتارها بدون کمک ایشان هرگز برای انتشار آماده نمی‌شد. پیشنهاد اولیه‌ی ارائه و بازنویسی این درس‌گفتارها را آقای دکتر زهیر صیامیان داده بود و هم‌مدت‌ها برای به انجام رسیدن این اثر، پیگیری‌های بسیار کرد و از این‌رو از ایشان و نیز از دوستان فرهنگ‌دوست انتشارات نگارستان اندیشه برای انتشار این اثر سپاسگزارم.

با احترام

ابراهیم موسی‌پور بشلی

تیرا ۱۴۰۱ تهران

اشاره؛

در باب «مورخ اجتماعی بودن»

خوشبختانه دیگر امروز اغلب محققان مطالعات تاریخی ویژگی‌های تاریخ اجتماعی را می‌شناسند. می‌دانند که در تاریخ اجتماعی، به جای تمرکز بر گزارش‌های تاریخی راجع به سلاطین، شاهان، خاندان‌های حکومتگر، نخبگان سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی و به طور کلی به جای خواص، به زندگی مردم پرداخته می‌شود؛ نه به این معنی که از زندگی خواص صرف نظر می‌شود، بلکه به آن مفهوم که زندگی خواص هم از لحاظ تأثیری که در زندگی عوام دارد، مورد مطالعه قرار می‌گیرد؛

می‌دانند که بررسی مورخ اجتماعی یک بررسی چندجانبه است و باید گفت مورخ اجتماعی هرگز رابطه‌ی محض علی و معلولی را به صورت خطی، به این معنا که الف علت ب است، نمی‌پذیرد. مورخ اجتماعی همواره در جست‌وجوی شبکه‌ی درهم‌تنیده‌ای از علت‌هاست و اگر شواهدی بیابد، سعی می‌کند که نقش هریک از اجزای شکل‌دهنده‌ی این شبکه‌ی درهم‌تنیده را در بروزیک رویداد مشخص کند؛

می‌دانند که تاریخ اجتماعی به طور کلی، هم در مرحله‌ی جمع‌آوری داده‌ها و هم در سبک تحلیل و تبیین تاریخی، از تاریخ سیاسی، از تاریخ اقتصادی و از

تاریخ فرهنگی^۱ متمایز است. تاریخ اجتماعی با حفظ مأموریت و شأنیت اصلی

۱. درباره‌ی شباهت‌ها یا هم‌پوشانی‌های تاریخ اجتماعی و تاریخ فرهنگی یا نسبت این دو رویکرد با یکدیگر یا تفاوت‌های آن‌ها، هم در غرب بحث‌های بسیار شده و هم در ایران و البته این بحث‌های نظری (بحث‌های کسانی که نه در تاریخ اجتماعی به صورت عملی کار کرده‌اند، نه در تاریخ فرهنگی!) به مجادلات بی‌ثمری کشیده شده است. در این مختصر، نه بنای چنین بحثی دارم، نه نیازی به این مجادلات مبتنی بر تعریف پیشینی از رویکردهای تاریخی است که اساساً این گفتارها را در مقابل این جریان تعریف‌محور دگماتیک ارائه کرده‌ام. اجمالاً به قول مک‌رایلد و تیلور، باید گفت که ما قرآینی می‌بینیم دال بر اینکه تاریخ اجتماعی و تاریخ فرهنگی (از برخی لحاظ‌ها) یک چیزند، ولی دست‌اندرکاران هر کدام از این‌ها منکر این امر می‌شوند.

برخی همچون ای. پی. تامپسون، از پیشگامان تاریخ فرهنگی و نیز تاریخ از پایین، از منتقدان تقسیم‌بندی‌های سخت و بی‌انعطاف میان امر اجتماعی و امر فرهنگی بوده‌اند. تاریخ فرهنگی نوین (در تمایزی رهیافتی با تاریخ فرهنگی کلاسیک یا تاریخ اندیشه) در یک سطح، عبارت است از تاریخ افکار و باورها و سلاقی عامه‌ی مردم و به این معنی، تاریخ فرهنگی، گذاری است از تاریخ سنتی اندیشه، که بر افکار نخبگان و خواص و آثار مهم و جریان‌سازشان تکیه داشت به تاریخ ذهنیت‌های مردم عادی. تاریخ فرهنگی را می‌توان تاریخ اندیشه‌ها از پایین نامید، زیرا بر افکار و باورهای معمولی روزانه‌ی مردمان معمولی تمرکز می‌کند؛ یعنی به عقاید و باورها و افکار این مردم درباره‌ی موضوعاتی می‌پردازد که به زعم نخبه‌گرایان، مضامینی ساده و پیش‌پاافتاده دارند، مثل خوردن و نوشیدن و رفتار جنسی و آداب و رسوم زناشویی و شرکت در جشن‌ها و شادخواری‌ها (نک. مک‌رایلد و تیلور، ص ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۴۷).

من بارها در محافل مختلف دیده‌ام که برخی از استادان در تعریف تاریخ اجتماعی و تفاوت آن با تاریخ فرهنگی، حرف‌های عجیب و غریبی زده‌اند که مشخصاً از تجربه‌های عملی در پژوهش برنخواسته و صرفاً محصول تقلایی ذهنی بوده است. اگر بخواهیم درست و روان حرف بزنیم، در این زمینه می‌توانیم به سادگی بگوییم: تاریخی که به موضوع تولید و توزیع ثروت می‌پردازد، تاریخ اقتصادی است؛ تاریخی که به موضوع تولید و توزیع قدرت می‌پردازد، تاریخ سیاسی است؛ تاریخی که به موضوع تولید و توزیع و انتقال اندیشه و فکر می‌پردازد، تاریخ

خود، که آن را به علوم اجتماعی نزدیک می‌سازد، بر حوزه‌ی «روابط» متنوع اجتماعی تمرکز می‌کند و می‌کوشد با جمع‌آوری دقیق و جامع داده‌های ممکن درباره‌ی (۱) روابط مردم با مردم، (۲) روابط مردم با دولت و حکومت، و (۳) روابط مردم با زیست‌جهان مادی و معنوی‌شان، به تحلیل و تبیین این روابط در چارچوب‌های علمی و معلولی در بافتار تاریخی بپردازد (نک. موسی‌پوربشلی، تاریخ/اجتماعی، ص ۱۴۶-۱۴۸).

برای بررسی هریک از این مقوله‌های بزرگ، زیرشاخه‌هایی تخصصی در تاریخ اجتماعی پدید آمده است؛ مثلاً بررسی روابط مردم با زیست‌جهان‌شان بیشتر در یکی از بخش‌های عمده‌ی مطالعات تاریخ اجتماعی، یعنی مطالعات راجع به تاریخ ذهنیات و روحیات^۱، صورت می‌گیرد. به علاوه، برخی از این مقوله‌ها به صورت مشترک در چند شاخه از مطالعات تاریخ اجتماعی با رهیافت‌های متفاوت بررسی می‌شوند. البته این طرز مقوله‌بندی بیشتر بر مبنای تجربه‌های پیشینی است که از مجموعه‌ی آثار تولیدشده در حوزه‌ی تاریخ اجتماعی برآمده، و گرنه طبیعی است که می‌توان بر اساس ملاک‌ها و معیارهای متفاوت، مقوله‌بندی‌های مختلفی برای مطالعه به روش تاریخ اجتماعی پیشنهاد کرد. در واقع، نوع مقوله‌بندی نیز، همچون نوع نگاه و روش مطالعه، از مبانی و معیارهایی است که تمایز هویتی تاریخ اجتماعی را به عنوان یک رشته‌ی مستقل و یک معرفت جدید تأمین می‌کند. اگر تاریخ اجتماعی مدعی است که نسبت به تاریخ سیاسی یا تاریخ به اصطلاح کلاسیک/سنتی، و نیز

فرهنگی است؛ و تاریخی که به موضوع تولید و توزیع روابط اجتماعی می‌پردازد، تاریخ اجتماعی است. به همین سادگی.

نسبت به جامعه‌شناسی، رشته‌ای با هویت متمایز است، باید هم در نحوه‌ی چینش و گزینش و طبقه‌بندی مقولات و هم در شیوه‌ی جست‌وجو و گردآوری داده‌ها و هم در برقراری ارتباط معنایی میان این داده‌ها و تحلیل روابط آن‌ها، متمایز عمل کند (نک. همانجا).

بنا به مطالعه‌ی ادبیات موجود و تحقیقاتی که تاکنون صورت گرفته، دست‌کم می‌توان برخی اصول و قواعد را نیز به عنوان مبانی نگرش تاریخ اجتماعی برشمرد و براین اساس، درباره‌ی اینکه آیا یک تحقیق تاریخی با سبک و نگرش و بیان فنی تاریخ اجتماعی نوشته شده یا نه، داوری کرد؛ ازجمله اینکه: تاریخ اجتماعی رویکردی چندروشی است. دلیل به وجود آمدن روش تاریخ اجتماعی این بوده است که بتوان رویدادهای تاریخی را از منظرهای گوناگون دید و به صورتی جامع‌نگرانه به ابعاد مختلف رویداد پرداخت؛

تاریخ اجتماعی در پی یافتن الگوهای بلندمدت تاریخی یا در پی یافتن تبیین تغییرات در جوامع در بافتار تاریخی است. تاریخ اجتماعی در یافتن الگوها معمولاً با بازه‌های بزرگ زمانی سروکار دارد، نه با مقاطع کوتاه تاریخی، اما در یافتن و تبیین تغییرات، ممکن است بازه‌های نسبتاً کوتاه زمانی را هم بررسی کند؛

تاریخ اجتماعی اراده‌ی فردی را عامل اصلی شکل‌گیری ساختارها و الگوها یا علت اصلی بروز تغییرات تلقی نمی‌کند؛

تاریخ اجتماعی لزوماً عامل اجتماعی را برتر نمی‌نهد، بلکه می‌کوشد سهم هر عامل را در متغیر مورد بررسی حتی الامکان به درستی معین کند؛

تاریخ اجتماعی در پی یافتن شبکه‌ی درهم‌تنیده‌ی علت‌ها و عامل‌ها و نیز کاتالیزورهایی است که سازوکار عمل این علل و عوامل را تسریع یا تسهیل

می‌کنند؛

تاریخ اجتماعی می‌کوشد همه‌ی بافتارهایی را که رویدادها و تغییرات در آن‌ها روی می‌دهند، در مطالعه‌ی خود در نظر داشته باشد. معناشناسی و تفسیر عناصر تاریخی همواره بر اساس بافتارها صورت می‌گیرد؛

تاریخ اجتماعی با طیف بسیار متنوعی از منابع کار می‌کند و محدودیتی در استفاده از منبع ندارد، اما برای استفاده از داده‌های منابع مختلف در یک تحقیق تاریخی اجتماعی، لزوماً آن داده‌های بسیار متنوع از نظر بافتار و دلالت را ابتدا با توجه به روش و نگرش تاریخ اجتماعی، داده‌پردازی می‌کند و آن‌ها را در «متن» تاریخ اجتماعی‌اش، مجدداً بافتارمند می‌سازد.

به این ترتیب، وقتی با متنی مواجه می‌شویم که ادعا می‌شود یک پژوهش تاریخی اجتماعی است، انتظار داریم دست‌کم شاخص‌های اولیه‌ی یک متن تاریخی اجتماعی را در آن ملاحظه کنیم. برای اینکه متنی در تاریخ اجتماعی پدید بیاوریم که مشخصاً یک اثر تاریخی اجتماعی باشد و با چیز دیگری اشتباه گرفته نشود، در درجه‌ی اول باید از زبان فنی و طرز بیان مخصوص تاریخ اجتماعی استفاده کنیم. در دو فصل اول این درس گفتارها، به اختصار به برخی از نکته‌ها و انضباط‌هایی که یک محقق تاریخ اجتماعی باید در نگارش و فن بیان رعایت کند یا به آن‌ها توجه داشته باشد، اشاره شده است. از آنجا که تنوع منابع، پراکندگی شدید داده‌ها در این منابع متنوع، و به‌طور کلی، مسائل فراوانی که محقق تاریخ اجتماعی در انجام تحقیقاتش به واسطه‌ی منابع با آن‌ها مواجه است، به روشنی بر سبک نگارش و طرز بیان محقق اثر می‌گذارند، در فصول بخش دوم این درس گفتارها به پاره‌ای از هشدارها و انضباط‌هایی اشاره شده است که محقق تاریخ اجتماعی را در مواجهه با منابع تا حدی یاری خواهند کرد.

فصل نخست؛

فن بیان و نگارش تاریخ اجتماعی

مجموعه‌ی ویژگی‌های محتوایی و ساختاری‌ای را که مشخص می‌کند یک متن در حوزه‌ی تاریخ اجتماعی نوشته شده و مثلاً متنی در حوزه‌ی تاریخ سیاسی یا در حوزه‌ی جامعه‌شناسی یا جزآن‌ها نیست، می‌توان به دو دسته‌ی عمده تقسیم کرد: ویژگی‌هایی که متون تاریخ اجتماعی باید واجد آن‌ها باشند، و ویژگی‌های ناظر به خطاهایی بیانی که مورخان اجتماعی باید در هنگام نگارش از آن‌ها بپرهیزند. به عبارت دیگر، یک متن باید ویژگی‌هایی داشته باشد تا به روشنی بفهمیم که این متن نوشته‌ای است در حوزه‌ی تاریخ اجتماعی و با زبان بیان تاریخ اجتماعی و از طرف دیگر، برخی ویژگی‌ها هم هستند که وقتی آن‌ها را در یک متن می‌بینیم، دیگر آن را یک متن تاریخ اجتماعی تلقی نخواهیم کرد. البته این دو دسته از بایدها و نبایدها هنگام عملیات نگارش از هم تفکیک پذیر نیستند و تنها در مقام بحث و بررسی و آموزش است که می‌توانیم به این تقسیم‌بندی نظری قائل شویم؛ از آن روی که این خطاها همزاد و همراه همان ویژگی‌هایی هستند که قرار است تعیین‌کننده و مبتین «سبک» نگارش علمی در رشته‌ی تاریخ اجتماعی باشند.

مهم‌ترین ویژگی متمایزکننده‌ی یک مطالعه‌ی «به نگارش درآمده» در حوزه‌ی

تاریخ اجتماعی به موضوع و محتوای آن بازمی‌گردد. ممکن است در اینکه محتوا تا چه حد در شکل دادن به فن بیان و سبک نگارش در یک علم یا یک رشته‌ی مطالعاتی تعیین‌کننده است، اختلاف نظرهای قابل تأملی وجود داشته باشد. به‌ویژه آنکه بسیاری برآن‌اند که درباره‌ی موضوعات یکسان می‌توان با فن بیان‌های متفاوت و سبک‌های مختلف به نگارش و ازجمله به نگارش علمی دست زد و آنچه موجب این تفاوت‌ها می‌شود، نه موضوع اثر، بلکه عوامل دیگری است همچون رویکردها (که ممکن است انتقادی، مدافعه‌ای، ایدئولوژیک، تبلیغ‌گرانه و... باشد) یا شیوه و مهارت ارائه‌ی ادبی (مثلاً نگارش‌های ادیبانه با استفاده از استعاره‌ها و سجع و تقارن‌ها و آرایه‌های بدیعی) یا در نظر گرفتن سطح درک و توانایی‌های ذهنی مخاطبان و حتی واژه‌ها و دلواپسی‌های نویسنده در شرایط سیاسی و اجتماعی با در نظر گرفتن مراجع اقتدار حکومتی یا گروه‌های فشار قومیتی یا فرقه‌ای و جزآن‌ها. با این همه، در آنچه به بحث حاضر مربوط است و تا آنجا که با مروری بر نگاشته‌های حوزه‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی می‌توان به عنوان امری عام به دست آورد، قابل انکار نیست که موضوع و محتوای اثر تا حد قابل ملاحظه‌ای زبان و بیان اثر را شکل می‌دهد یا دست‌کم بر آن اثر می‌گذارد. ریچارد تی. ون^۱ (ص ۴۲۴-۴۵۰) در مقاله «فن سخنوری در تاریخ اجتماعی» نیز، بحث خود را عملاً از همین بنیان آغاز کرده است. ون در ابتدا یادآور شده است که قبل از آنکه یاد بگیریم چگونه باید درباره‌ی چیزی سخن بگوییم، باید با وضوح کامل بدانیم که داریم درباره‌ی چه چیزی سخن می‌گوییم. بنابراین، ون این مبنا را برای شروع بحث از فن بیان در تاریخ اجتماعی برگزیده است که اساساً تاریخ اجتماعی مطالعه

درباره‌ی چه موضوعات و مضامینی است و آنگاه با نقد تعاریف سلبی رایج از تاریخ اجتماعی، بر آن است که این تعاریف برای استقرار نقطه‌ی عزیمت در آموزش فن بیان در مطالعات تاریخ اجتماعی کافی نیستند. ظاهراً ون با تأکید بر اینکه به صرف رسیدن به تعریف محتوایی تاریخ اجتماعی، نمی‌توان همه‌ی آنچه فن بیان را در این مطالعات شکل می‌دهد، بازشناخت، هم‌زمان به اهمیت مشخصات سبکی در بیان و نگارش تاریخ اجتماعی نیز اشاره کرده است. درواقع، تأثیر و نقش محتوا در شکل دادن به زبان فنی هر علم امری بدیهی است؛ همچنان‌که در پزشکی، بسامد بالایی از واژه‌های به‌کاررفته در مقالات و اصولاً در سخن پزشکی، نام‌ها و اصطلاحات بیماری‌ها، آناتومی، و داروهاست، یا در سخن جغرافیایی، واژه‌ها و اصطلاحات ناظر به پدیده‌های طبیعی، مکان‌ها، مختصات مکانی، شرایط اقلیمی، و جمعیت است، در تاریخ اجتماعی هم، محتوا تعیین‌کننده‌ی بخش بزرگی از اصطلاحات و زبان فنی است.

اما نکته‌ی حائز اهمیت در این مورد خاص آن است که تاریخ اجتماعی مطالعه‌ای تاریخی است که از دو محور با علوم اجتماعی اتصال یافته است؛ اول اینکه موضوع مطالعه در تاریخ اجتماعی، روابط میان مردم با سطوح و مقولات مختلف اجتماعی و اصولاً ساختارها و کنش‌ها و برهم‌کنش‌های جمعی گروه‌های انسانی و در وسیع‌ترین سطح، اجتماع انسانی است در زمان «گذشته»، دوم آنکه تاریخ اجتماعی، برخلاف سایر شاخه‌ها یا گرایش‌های مطالعات تاریخی، از نگرش‌ها و زبان فنی علوم اجتماعی در مقیاس‌های مختلف بهره می‌برد. می‌توان در هر دو محور یادشده مناقشاتی کرد و بحث‌های انتقادی متنوع و البته احتمالاً مفیدی هم به راه انداخت. مثلاً می‌توان، همچنان‌که لوسین فور متذکر شده و ون نیز به آن اشاره کرده، از معنا و مفهوم کلمه‌ی «اجتماعی» و

تحولات دلالت‌های آن در ترکیب «تاریخ اجتماعی» سخن گفت (درباره‌ی مفهوم اجتماعی در تاریخ اجتماعی نک. جویس^۱، ص ۲۱۳-۲۴۸). با این همه و به هر معنایی، نتایج هیچ‌کدام از این بحث‌ها و مناقشات این نبوده (و در آینده هم نتواند بود) که تاریخ اجتماعی، پیوند خود را در موضوع و منطق (به معنای طرز بیان و انضباط‌های بیانی) یا در نگرش‌های روش‌شناختی، با علوم اجتماعی از دست بدهد. از این رو، چه تاریخ اجتماعی را به قول آرتور ردفورد، نظرگاهی اجتماعی (اجتماع‌نگر) به کل تاریخ بدانیم، یا به گمان ون (ص ۴۲۷)، آن را شکلی از اندیشه بینگاریم که با شکل‌های دیگر اندیشه در جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی متفاوت است و هویتی متمایز از علوم اجتماعی دارد، در نهایت، نقاط تماس یادشده میان وجه تاریخی و وجه اجتماعی در پژوهش‌های تاریخ اجتماعی مبناهایی تعیین‌کننده در شکل دادن به فن بیان در تاریخ اجتماعی خواهند بود.

پیوند تاریخ و علوم اجتماعی: پرهیزهای روش‌شناختی

خطاهایی که همزاد و همراه پیوندهای تاریخ با علوم اجتماعی اند، بی‌درنگ از همان آغاز فرایند پیوند، دست‌به‌کار تأثیرگذاری می‌شوند:

خطای اول به مبانی و تعاریف هویت رشته‌ای بازمی‌گردد. برخی اصولاً یا متوجه تمایز میان تاریخ اجتماعی با جامعه‌شناسی (یا با هرگونه مطالعه‌ی اجتماعی ناظر به گذشته‌ی مستندشده) نیستند یا با تسامحی نابجا، ضرورت این تمایزگذاری را جدی نمی‌انگارند. در یک بیان، جامعه‌شناسی به بررسی تأثیراتی می‌پردازد که نهادها، ارزش‌ها، و هنجارهای اجتماعی بر شیوه‌های

تفکر، احساس، و رفتار مردم می‌گذارند و متقابلاً بررسی می‌کند که باورها، عقاید، احساسات، و کنش‌های مردم بر این ساختارها چه تأثیری می‌نهند (نک. مورائوسکا^۱، ص ۶۹۱). نگرش‌های دوگانه و گاه متناقض جامعه‌شناسان به تاریخ همواره باعث رابطه‌ای متزلزل میان جامعه‌شناسان و مورخان بوده است و به نظر می‌رسد بیشترین مورخان بوده‌اند که مایل بوده‌اند با وام گرفتن روش‌ها و مفاهیم و اصطلاحات جامعه‌شناسی خود را به جامعه‌شناسان نزدیک کنند تا برعکس. میزان این وام‌گیری‌ها از علوم اجتماعی در اوایل کار، به‌ویژه در دهه‌ی ۱۹۶۰ که مورخان اجتماعی به پژوهش‌های کمی و پیمایشی اجتماعی علاقه‌مند شده بودند، به‌حدی بوده است که گمان می‌رفته تاریخ اجتماعی به‌کلی به سمت جامعه‌شناسی بگراید. در برخی موضوعات هم، مثل مطالعه در تحرک اجتماعی یا اعتراضات اجتماعی، تحقیقات مورخان اجتماعی آن‌چنان به نگرش‌ها و روش‌های جامعه‌شناسان نزدیک شده بود که عملاً این دورشته در این قبیل موضوعات هم‌پوشانی می‌یافتند. اما از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، این سطح از روابط کاستی گرفت و مورخان اجتماعی با رونق گرفتن مکتب انسان‌شناسی نمادین گیرتز، اشنایدر، و ترنر و انتشار آثار درخشان این انسان‌شناسان فرهنگی، بیشتر به سمت انسان‌شناسی گرایش پیدا کردند، گویانکه در دهه‌های اخیر در برخی از حوزه‌های تاریخ اجتماعی، مثل مطالعه در چرخه‌ی زندگی (نک. موسی‌پور بشلی، ۱۴۰۱) و عواطف و احساسات، باز هم شماری از مورخان اجتماعی به دیدگاه‌های جامعه‌شناسی روی آورده‌اند (نک. مورائوسکا، ص ۶۹۱-۶۹۴).

البته از این نکته نباید غافل بود که به‌هرروی، اغلب مورخان اجتماعی از مبانی و روش‌ها و اصطلاحات جامعه‌شناسی به‌صورت گزینشی و در راستای

اجرای هدف پژوهشی شان استفاده می‌کنند و در زمینه‌هایی که رهیافت‌های تاریخ اجتماعی به هیچ‌روی با رهیافت‌های جامعه‌شناسی هماوایی نداشته‌است، به ندرت چنین وام‌گیری‌ها یا ابراز ارادت‌ها و در نتیجه، خلط گفتمان و فن بیانی صورت گرفته است. برای مثال در حوزه‌ی زیست جامعه‌شناسی^۱، با وجود سرک کشیدن‌های مورخان اجتماعی در قلمرو تحقیقات جامعه‌شناختی، جریانی از وام‌گیری یا اشاعه‌ی نگرش و روش جامعه‌شناسی زیستی به تاریخ اجتماعی شکل نگرفته‌است. زیست جامعه‌شناسی در معنایی وسیع، عبارت است از مطالعه‌ی رفتار اجتماعی ارگانیسم‌ها در پرتو نظریه‌ی تکامل داروین^۲ و در معنای تنگ‌تر، دست‌کم به تعریف ادوارد ویلسون^۳ (۱۹۷۵)، عبارت است از به‌کاربردن نظریه‌های خاص ژنتیک تکاملی در تبیین رفتارهای حیوانی و از جمله رفتارهای انسان (نک. فاکس^۴، ص ۵۲۲؛ نیز نک. سیر^۵، ذیل «زیست جامعه‌شناسی»). ناسازی تاریخ اجتماعی با این رویکرد در اینجا بود که در زیست جامعه‌شناسی تصور بر این بوده است که رفتار انسان‌ها در ذات زیست‌شناختی شان ریشه دارد. مثلاً زیست جامعه‌شناسان هنگام سخن گفتن از ویژگی‌های کلیدی جنسیتی یا جنسی انسان‌ها، آن‌ها را به ویژگی‌های ذاتی زیستی او منسوب می‌دارند و برای نمونه می‌گویند مردها «طبیعتاً» به سبب توانایی ذاتی زیستی شان در تولید مکرر یا نسبتاً نامحدود اسپرم، از نظر جنسی لاقیدند، ولی زن‌ها «طبیعتاً» به سبب محدودیتشان در تولید تخمک، از لحاظ جنسی محافظه‌کارند. به این ترتیب، در

1. sociobiology

2. Darwin

3. Edward Osborne Wilson

4. Fox

5. Sear

حوزه‌های مورد علاقه‌ی مشترک زیست‌جامعه‌شناسان و مورخان اجتماعی، مثل مطالعه‌ی جنسیت و نیز رفتارهای جنسی، اشتراکی در روش حاصل نشده است و رهیافت تاریخ اجتماعی با این شاخه از جامعه‌شناسی همسازی ندارد، از آن رو که مورخان اجتماعی، برعکس زیست‌جامعه‌شناسان، ریشه‌های ویژگی‌ها و رفتارهای انسانی را (برحسب گرایش‌های مختلف) یا در فرهنگ جست‌وجو می‌کنند یا در اجتماع، نه در ابعاد زیست‌شناختی ثابت طبیعت بشری. به این ترتیب، شکاف میان تاریخ اجتماعی و این شاخه از جامعه‌شناسی از لحاظ روش و رویکرد آن چنان عمیق و وسیع بوده است که شکل‌گیری یک گفت‌وگوی مؤثر را میان این دو رشته ناممکن کرده است (نک. استرنز، ص ۶۹۰-۶۹۱).

نظام داده‌پردازی در تاریخ اجتماعی، که «تاریخ» است، با نظام داده‌پردازی در جامعه‌شناسی به کلی متفاوت است. در این میان، نظام داده‌پردازی در جامعه‌شناسی تاریخی نیز، که «جامعه‌شناسی» است، عملاً همان است که در جامعه‌شناسی معمول است و اینکه در جامعه‌شناسی تاریخی، شواهد مطالعه از گذشته‌ی مستندشده^۱ اخذ می‌شود، باعث نمی‌شود که جامعه‌شناس تاریخی، در مقام یک تاریخ‌دان بنشیند و داده‌ها را چونان یک تاریخ‌دان ببیند و اثرش را بنا بر «منطق روایت» در مطالعات تاریخی بنگارد. اگر چنین کند، قاعدتاً جامعه‌شناس خوبی نیست و البته خروج او از سبک نگارش و نگارش جامعه‌شناختی مجوز ورود و پذیرش او به جهان تاریخ‌دانان نخواهد شد. ساده‌ترین و روشن‌ترین تمایز نوع روایت در این دو گرایش، در بازآفریدن پیوستاری است که در گذشته پدید آمده است. جامعه‌شناس تاریخی نه بنا بر

روش چنین وظیفه‌ای دارد و نه بنا بر آموخته‌ها و مهارت‌هایش توان بازآفرینی پیوستارهای تاریخی را خواهد داشت. واضح‌ترین علت این ناتوانی هم آن است که جامعه‌شناس تاریخی با داده‌های آماده‌ی تاریخی کار می‌کند و نمی‌تواند (و توقع هم نیست) که با احاطه‌ای وسیع به منابع تاریخی انواع اطلاعات ایجابی و نیز شواهد نقض را از لابه‌لای این منابع استخراج و نقد کند. متقابلاً، برخی از محققان تاریخ اجتماعی هم هستند که خطای مشابهی را در جهت عکس مرتکب می‌شوند و در مقام جامعه‌شناس می‌نشینند، درحالی‌که از نگرش‌های جامعه‌شناختی، بنا به تعریف، بهره‌ی کافی ندارند. این گروه، هم نمی‌توانند راه‌رفتن به طرز جامعه‌شناسان را بیاموزند و در عین حال، راه‌رفتن به طرز تاریخ‌دانان را نیز فراموش می‌کنند.

همچنین، اگر به هر روی و صرف‌نظر از بحث‌های متعددی که در این باره شده است، بپذیریم که در نگارش‌های تاریخی به نوعی با روایتی داستانی سروکار داریم، ممکن است این شبهه‌ی قدیمی و نخ‌نما مطرح شود که کار تاریخ‌پژوهان «علمی» نیست. اگر منظور از علمی بودن در تبیین‌ها این باشد که «با فرض درستی فرضیه‌های کلی، هروقت c_1 ، c_2 ، ...، و c_n رخ دادند، آنگاه باید c نیز رخ بدهد» (نک. ون، ص ۴۲۸)، طبعاً کار تاریخ‌دان این نیست. با این حال، تاریخ‌دان است که در مطالعه‌ی اجتماعی نشان می‌دهد که در یک مورد خاص (با فرض اینکه مطالعه‌ی تاریخی مطالعه‌ی موارد جزئی است، نه برآوردن توقع ابداع قوانین کلی و فراگیر برای پیش‌گویی!)، پیوند یک رویداد با عوامل و شرایط زمانه و زمینه‌اش چه بوده و ظهور و بروز آن رویداد چگونه صورت گرفته است. مورخ اجتماعی می‌تواند در نگارش خود قالبی صورت‌بندی شده (اسمش را می‌توان داستان یا هر چیز دیگری گذاشت) فراهم کند، هرچند لزومی ندارد که

این روایت حتماً چونان یک داستان یا نمایش نامه به تعریف ارسطویی اش، آغاز، میانه، و پایان مرتب و منظمی داشته باشد (نک. ون، ص ۴۳۰).

اما این خطا، یعنی التقاط در منطق روایت و طرز ارائه‌ی دستاوردهای مطالعاتی راجع به مقولات اجتماعی در گذشته‌ی تاریخی میان تاریخ اجتماعی و جامعه‌شناسی (از جمله جامعه‌شناسی تاریخی)، از کجا برخاسته است؟ در دوره‌های اولیه‌ی پیدایش و گسترش تاریخ اجتماعی، به واسطه‌ی آنکه هنوز محققان این حوزه‌ی تازه تأسیس در مقایسه با علوم کهن سال‌ترو بسیار با سابقه‌تری چون جامعه‌شناسی و اقتصاد و مردم‌شناسی به منطق و شیوه و فن بیان مضبوطی دست نیافته بودند و از طرفی، گستردگی و تنوع بی‌پایان موضوعات و مضامینی که مورخان اجتماعی مشتاق به مطالعه‌ی آن‌ها بودند، ایجاب می‌کرد که از علوم و روش‌شناسی‌های مختلف کمک بگیرند، نوعی تشنگی و آشفتگی در نظام روش‌شناختی و به تبع آن، در سبک بیان و نگارش‌های مورخان اجتماعی ملاحظه می‌شده است. یعنی اولاً زبان فنی این دست مطالعات به اندازه‌ی کافی برای بیان دستاوردهای محققان تاریخ اجتماعی به منظور آفرینش روایتی صورت‌بندی شده پرورش نیافته بود، و دوم اینکه تنوع و تکثر غیرقابل توقف و مرزبندی موضوعات مطالعه‌شدنی در تاریخ اجتماعی اجازه نمی‌داد که روش در این مطالعات با حدود و ثغور مشخصی در نحوه‌ی تعامل با علوم دیگر تثبیت شود و مثلاً معلوم شود که مورخ اجتماعی تا چه میزان می‌تواند یا لازم است که روش خود را با روش‌های جامعه‌شناختی یا اقتصاد و جز آن‌ها پیوند بزند. هربار که موضوع تازه‌ای مورد مطالعه‌ی مورخی اجتماعی قرار می‌گرفت، ممکن بود استفاده از مجموعه‌ی دیگری از نگرش‌ها یا اصطلاحات و مفاهیم یک علم دیگر برای او ضروری شود و درواقع در مطالعات

بین‌رشته‌ای، مورخ اجتماعی دائماً میان روش تاریخی و روش یک علم دیگر (یا روش‌های چند علم دیگر) در رفت و آمد باشد. راه چاره‌ی دردسترس (به تعبیر ون، ص ۴۳۱) استفاده‌ی گسترده از مفاهیم و فنون و نظریه‌های جامعه‌شناسی تشخیص داده شد.

درواقع، همان‌طور که کنراد به درستی تصریح کرده است (نک. کنراد، ص ۴۷)، صرف‌نظر از تمام پیوندهای محتوایی و پیوندهای میان‌رشته‌ای که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، یعنی در دوران اصلی شکل‌گیری تاریخ اجتماعی نوین، این رشته را، به‌ویژه از لحاظ موضوعات و مضامین، فربه می‌ساخت، سه رشته‌ی اقتصاد، علوم سیاسی، و علوم اجتماعی بوده‌اند که نزدیک‌ترین و عمیق‌ترین پیوندها را با تاریخ اجتماعی برقرار ساخته‌اند و شبکه‌های ارتباطی معهود سنتی در مطالعات بین‌رشته‌ای میان تاریخ با فیلولوژی، فلسفه، و حقوق، هرگز در سطحی که بتواند زبان فنی و سبک بیان را در تاریخ اجتماعی نوین تحت تأثیر قرار دهد، کارایی و قدرت عمل نداشته‌اند. این یک تذکر بسیار ضروری است که فرایندهای وام‌گیری و اقتباس مورخان از مفاهیم و نظریه‌های اقتصاد، علوم سیاسی، یا اجتماعی، به‌هیچ‌روی محدود به مورخان اجتماعی نیست، بلکه از دست‌کم اوایل قرن نوزدهم، این وام‌گیری‌ها، هم در روش مطالعات تاریخی و هم در ارائه و بیان دستاوردهای این مطالعات، آغاز شده بود. اما اگر قرار باشد گروهی یا شاخه‌ای از محققان تاریخ متهم شوند که رشته‌ی تاریخ را تحت «قیمومیت» جامعه‌شناسی قرار داده‌اند، آن چنان که اصولاً روش و نگارش تاریخی را به‌نوعی دچار تغییر شکلی ناخوشایند ساخته‌اند، احتمالاً مورخان اجتماعی متهمان ردیف اول خواهند بود.

ولی آنچه ون (نک. ص ۴۳۲) «نوشیدن داروی قیمومیت جامعه‌شناسان

به عنوان نوشداروی بیماری های تاریخ اجتماعی» خوانده است، صرف نظر از فواید و توانمندی های قابل ملاحظه ای که در روش به مورخان اجتماعی بخشیده، به گونه ای نامطلوبی زبان و بیان تاریخی و سبک نگارش برخی از مورخان اجتماعی را دچار تغییراتی زیان بار ساخته است. ون (ص ۴۳۳) با در نظر گرفتن مطالعاتی که پیش از او درباره ی رابطه ی میان تاریخ اجتماعی با جامعه شناسی و انسان شناسی صورت گرفته بود، در مجموع بر آن است که «ادبیت» یک متن تاریخ اجتماعی تا حدی می تواند یک ضرورت تلقی شود و با این حال، یادآور شده است که نثری ادبی، با گرایشی افراطی به استفاده از استعاره ها و صور خیال، علاوه بر آنکه فهم آسان و امکان ترجمه ی متن به زبان های دیگر را دشوار می سازد، اصولاً با منطق و زبان علمی مناسبتی ندارد. مسلماً مهارت در بیان ادبی، در حدی که نثر مورخ اجتماعی را جذاب و شنیدنی «داستان» اوست، خوشایند سازد، امری مطلوب است، ولی مهم تر از آن، شیوه ای است که مورخ اجتماعی در نحوه استفاده ی بهینه از اصطلاحات و زبان فنی علوم اجتماعی در نوشته های خود برمیگزیند.

وامگیری از واژگان علوم اجتماعی: خطاها و پرهیزها

خطاهایی که در جریان وام گیری مورخان اجتماعی از علوم اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی روی می دهند، متنوع اند. برخی از محققان سه حوزه ی یاد شده، تمایلی افراطی داشته اند که در مراجعات خود به رویدادهای تاریخی از اصطلاحات جدید خود برای نام گذاری پدیده های تاریخی، مثلاً گروه ها و دسته ها، جریانات سیاسی و اجتماعی، پدیده های اقتصادی، یا نام گذاری دوره های زمانی و جز آن ها، استفاده کنند. این ولنگاری در برنهادن اصطلاحات

مدرن علوم جدید بر آنچه متعلق به دوران قدیم است،^۱ در میان برخی از فلاسفه و نظریه پردازانی که اصولاً با منطق تاریخ و مطالعات تاریخی بیگانه‌اند، رایج است و در اینجا نمی‌توان علیه آن‌ها به اقامه‌ی دعوا پرداخت، ولی چنین خطاهایی اگر از یک مورخ، آن هم از یک مورخ اجتماعی، سریزند، البته نابخشودنی خواهد بود. فیلسوف یا روشن فکر سیاسی ممکن است بدون آنکه مورد انتقادی جدی واقع شود، تسامح و تساهل یک عارف قرن هفتمی مسلمان را در قبال غیرمسلمانان، اعتقاد او به «پلورالیزم دینی» بخواند. یک نظریه پرداز سیاسی ممکن است با آسودگی خاطر، رفتار پیامبر اسلام (ص)^۲ را در مشورت با اصحاب در برخی امور، نوعی دموکراسی تعبیر کند. اما اگر مورخی اجتماعی قرار باشد وقتی از ایران عصر غزنوی سخن می‌گوید، از اصطلاحاتی همچون «نرخ بیکاری» یا «ملی‌گرایی» استفاده کند، عملاً یکی از مهم‌ترین اصول در زبان فنی و بیان علمی در تاریخ اجتماعی را نقض کرده است. در واقع، یکی از اهداف مسئولیت‌های مورخان اجتماعی درست همین است که زندگی و جهان زیسته و زبان زیسته‌ی عصری را که مورد مطالعه قرار می‌دهند، بر اساس اسناد و شواهد کافی تاریخی، کشف و بازسازی کنند. قرار است مورخ اجتماعی به ما بگوید که مردم در دوره‌های مختلف تاریخی چه درک و دریافتی از پدیده‌های معاصر خودشان داشته‌اند و آن‌ها را چگونه نام‌گذاری می‌کرده‌اند.^۳ او باید روشن کند که

۱. درباره‌ی آنارکونیزم یا مغالطه‌ی افق‌های تاریخی / زمان پریشی در تاریخ و نیز تاریخ فلسفه، منابع متعددی در دسترس است و در آن‌ها مدل‌های مختلف خلط افق‌های تاریخی را به دقت و با جزئی‌نگری دسته‌بندی کرده‌اند. آگاهی از انواع خطاهای زمان پریشانه جزو مبانی آموختن تاریخ است و اختصاصی به تاریخ اجتماعی ندارد، ولی اهمیت آگاهی به آن در مطالعات تاریخ اجتماعی و فرهنگی شاید بیش از شاخه‌های دیگر مطالعات تاریخی باشد.

۲. اصولاً یکی از محورهای عمده‌ی شاخه‌ی مطالعات تاریخ اجتماعی زبان هم همین است.

واژه‌ها و اصطلاحاتی که میان ما و مردمان اعصار گذشته مشترک است، برای آن‌ها و در زمان آن‌ها چه معناهایی داشته و به چه معناهایی به کار می‌رفته است. در واقع، تکنیک کلیدی توصیف غلیظ / توصیف فربه / وصف جامع^۱، که اکنون از اصول و امهات روش تاریخ اجتماعی است، ایجاب می‌کند که مورخ اجتماعی هم «زبان فرهنگی» اجتماع مورد مطالعه‌اش را بیاموزد، هم بتواند آن زبان را برای مخاطبان امروزی‌اش ترجمه کند بدون آنکه در انتقال مفاهیم و نمادها، دچار ذهنیت‌زدگی اکنون‌گرایانه شود (نک. فریرن، ص ۲۹۶-۲۹۸). نقد استفاده‌ی ولنگارانه‌ی اهالی دیگر علوم، از جمله جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان و محققان علوم سیاسی و برخی سخن‌گویانی که چندان به قواعد و انضباط‌های علمی پایبند نیستند، مثل متفلسفان و روشن‌فکران و سیاست‌مداران خطیب، از برخی واژه‌ها و اصطلاحات در حوزه‌ی مسائل اجتماعی و فرهنگی، از وظایف مورخان اجتماعی است و بنابراین، مورخان اجتماعی باید در این زمینه سخت مراقب و هوشیار باشند که خود دچار آشفته‌گی در تطابق معانی اصطلاحات و کلمات با افق‌های تاریخی‌شان نشوند.

البته در حوزه‌های دیگری از مطالعات به‌ویژه در مطالعات نقد ادبی یا در داستان‌ها و نمایش‌نامه‌های طنز می‌توان به‌گونه‌ای مثبت و خلاقانه از این آشفته‌گی در تطابق افق‌های تاریخی معنایی استفاده کرد. مثل آنکه قاضی دادگاهی را در عصر سلجوقی نشان دهیم که زندانی قرمطی را در جریان محاکمه، مارکسیست^۲ توده‌ای می‌خواند (جورج برنارد شاو نیز کلماتی چون ملی‌گرا و پروتستان را در دهان قاضیان دادگاهی نشانده که ژاندارک را محاکمه می‌کردند! نک. شاو^۲، ص ۶۲؛ همو، ترجمه‌ی فارسی، ص ۱۰۲؛ ون، ص ۴۳۷).

1. thick description
2. George Bernard Shaw

وقتی در یک انیمیشن ملاحظه می‌کنیم که مثلاً ابن سینا با موبایل با سلطان محمود غزنوی تماس می‌گیرد، مسلماً متوجه شوخی کارگردان می‌شویم و به این وجه تناقض آمیز می‌خندیم، اما در بسیاری از موارد در متون علمی از رشته‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی یا در سخنرانی‌های سیاسی، خطاهایی به همان اندازه مضحک، به‌ویژه در همین زمینه‌ی اطلاق اصطلاحات مدرن بر پدیده‌های قدیم، روی می‌دهد که به عنوان مورخ اجتماعی باید برای پرهیز از این خطاها به درستی آموزش ببینیم.

درواگیری اصطلاحات فنی از علوم دیگر فرض بر آن است که این اصطلاحات، که در زبان فنی تاریخ وجود نداشته‌اند، اکنون به مورخ یا پژوهنده‌ی در تاریخ امکانات بیانی بیشتری می‌دهند (ون، ص ۴۳۸) و زبان او را گشاده‌تر می‌سازند و به اصطلاح، لکنت زبان او را در تبیین یک مطلب معین، مرتفع می‌کنند. ولی واقعیت این است که در برخی موارد، اگر به دقت نثر و زبان متنی را نقد و تحلیل کنیم، درمی‌یابیم که نویسنده بدون استفاده از آن اصطلاح یا اصطلاحات قرضی هم می‌توانست «سخن» خود را بیان کند، اگر از توانایی ادبی کافی برخوردار می‌بود. قصد من از این «اگر» آن است که ادبیت متن تاریخی یا به عبارتی، توانایی و مهارت ادبی نویسنده‌ی متون تاریخی چه بسا او را از به‌کار بردن اصطلاحات قرضی علوم دیگری نیاز می‌کند، چنان‌که می‌توان نثر فنی نویسندگانی را که از قدرت بیان ادبی بالایی برخوردار بوده‌اند، به‌ویژه از این حیث که تا چه حد خود را نیازمند می‌دیدند که از اصطلاحاتی خارج از زبان فنی تاریخ استفاده کنند، مورد مطالعه‌ی تحلیلی قرار داد (برای نمونه در زبان فارسی می‌توان نثر محمود روح‌الامینی مردم‌شناس را بررسی کرد که در بسیاری از مقالاتش با مضمون‌های تاریخ اجتماعی سروکار داشته و بی‌آنکه از اصطلاحات فنی علوم اجتماعی به طرزی افراطی استفاده کند، منظورش را با بلاغت و

رسایی تمام بیان کرده است).

یک نکته‌ی مهم در وام‌گیری اصطلاحات از علوم دیگر و استفاده از آن‌ها در نگارش تاریخی آن است که باید به تغییرات دلالت این اصطلاحات هنگام این مسافرت بافتاری و میان‌رشته‌ای توجه داشت. یک اصطلاح جامعه‌شناختی که در متون جامعه‌شناسی به کار می‌رود، ممکن است هنگام استفاده از آن در متون تاریخ اجتماعی، دو حالت مفروض داشته باشد: حالت اول آن است که این اصطلاح را می‌توان با همان معنا و دلالتی که در رشته‌ی جامعه‌شناسی داشته است، در متون تاریخ اجتماعی به کار ببریم. مثلاً اصطلاح «مرجعیت اجتماعی» (اتوریته) را برای وصفی در تاریخ اجتماعی عرب صدر اسلام به کار می‌بریم و می‌گوییم «شیخ، در قبيله از مرجعیتی اجتماعی برخوردار بود». در اینجا، اصطلاح مرجعیت اجتماعی کم‌وبیش به همان معنایی در تاریخ اجتماعی استفاده شده که برای همان معنا در جامعه‌شناسی وضع شده بود. اما در حالت دوم، ممکن است یک اصطلاح جامعه‌شناختی، وقتی از بافتار رشته‌ای خود جدا شده و در بافتار تاریخ اجتماعی به کار رفته، در برخی زمینه‌های خاص، معنا یا دلالتی متفاوت پیدا کند. مثلاً گرچه می‌توان اصطلاح «کاست» را، که برای نظام طبقاتی در جامعه‌شناسی جامعه‌ی هندویی به صورت کاملاً مفهوم به کار می‌رود، در تاریخ اجتماعی هندوستان نیز با همان دلالت به کار برد یا حتی شاید برخی محققان جامعه‌شناسی تاریخی و با قدری تسامح، مورخان اجتماعی برای نظام طبقاتی ایران در دوره‌ی ساسانی هم بتوانند بدون نگرانی‌های روش‌شناختی آزاردهنده‌ای از اصطلاح کاست استفاده کنند، اما استفاده از همین اصطلاح در تاریخ اجتماعی روحانیت شیعه، استفاده‌ای نابه‌جا و کاملاً نادرست است (نک. موسی‌پور بشلی، «روحانیت»، ص ۴۵۳-).

شماری از اصطلاحات جامعه‌شناختی ممکن است، هنگام استفاده شدن در متون تاریخ اجتماعی، نیاز به بازتعریف یا بازتفسیرهایی منطبق با کاربرد در بافتار خاص و جدیدشان پیدا کنند و نمی‌توان در قبال تغییراتی احتمالی که هنگام انتقال این اصطلاحات از جامعه‌شناسی به تاریخ اجتماعی از لحاظ دلالت اصطلاحی روی می‌دهد، بی‌تفاوت بود. در واقع، ناهم‌بافتاری زمینه‌های کاربرد برخی از اصطلاحات ممکن است تا حد زیادی دلالت آن اصطلاح را در بافتار جدید، ضایع و استفاده از آن را دچار ایراد مفهومی کند. در بهترین حالت، ضروری است که مورخ اجتماعی به‌گونه‌ای اصطلاح وام‌گرفته شده را در متن جدید بافتارمند سازد که استفاده از آن به صورت خام، موجب تباهی معنایی اصطلاح نشود. در مورد استفاده‌ی بی‌پروا از اصطلاحاتی چون فتودالیزم و نظام قبایلی در برخی نوشته‌های محققان ایرانی بسیار می‌توان سخن گفت، از آن‌رو که می‌توان بحث کرد که آیا اصولاً در ایران پدیده‌ای تاریخی که فی‌الجمله بتوان بدون تشویشی روش‌شناختی آن را فتودالیزم خواند، شکل گرفته است یا نه، یا آیا نظام قبایلی اصولاً آن‌چنان‌که در آفریقا و جهان سنتی عرب در قرون میانه برقرار بوده است، در ایران نیز وجود داشته است یا نه.

همچنین برخی اصطلاحات در علوم اجتماعی هستند که مدت‌هاست جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان استفاده از آن‌ها را کنار گذاشته‌اند. برخی از مورخان اجتماعی ممکن است به علت ناآشنایی با تطورات و تحولات گفتمانی و تاریخچه‌ی روش‌شناسی و مباحث اصطلاح‌شناختی علوم اجتماعی، از برخی مفاهیم و اصطلاحات متعلق به گفتمان‌های کهنه و منسوخ در علوم اجتماعی در نوشته‌های خود استفاده کنند؛ که این مسلماً مایه‌ی طعن و

استهزای آنان از جانب مخاطبان اهل فن خواهد شد. مثلاً اگر محقق تاریخ اجتماعی اصطلاحی مثل «وحشی» و «بدوی» را در نوشته‌های خود در یک زمینه‌ی مردم‌نگارانه به کار ببرد و از این اصطلاحات برای نامیدن اقوام فاقد سواد و کتابت استفاده کند، دچار خطای بزرگی خواهد شد، زیرا سال‌هاست که این اصطلاحات، به علت بار معنایی منفی و تخفیف‌آمیزشان، در متون علمی علوم اجتماعی به کار گرفته نمی‌شوند. با این حال، این نکته هم جای یادآوری دارد که در برخی موارد، مثلاً در تاریخ اجتماعی ذهنیات، مورخ اجتماعی می‌تواند از این اصطلاحات استفاده کند، اگر قرار باشد که درک و دریافت یک قوم را درباره‌ی قومی دیگر مطالعه کند و از افق دید و ذهنیت آن‌ها به پدیده‌های جاری در جهان زیسته‌ی آن‌ها در قرون گذشته بنگرد و زبان زیسته و بستر تفهیمی آنان را بازسازی کند. در مواردی از این دست، محقق تاریخ اجتماعی ناگزیر است از برخی اصطلاحات ارزش‌مدارانه استفاده کند که محققان علوم اجتماعی استفاده از آن‌ها را دیگر جایز نمی‌دانند.

گاه لازم می‌شود که محقق تاریخ اجتماعی پاره‌ای از اصطلاحات علوم اجتماعی را در عین حال که ممکن است به همان معنای اولیه‌شان در برخی تحقیقات تاریخ اجتماعی هم قابل استفاده باشند، به سبب برخی ضرورت‌ها، در یک مطالعه‌ی بخصوص، با معنایی جدید و نوپردازانه (نئولوژیک) به کار ببرد. اصطلاحی مثل بازسازی خانواده^۱ در جامعه‌شناسی درباره‌ی خانواده‌ای به کار برده می‌شود که از ازدواج مجدد یک مرد که یک بچه دارد و از زنش جدا شده با یک زن که یک بچه دارد و از شوهرش جدا شده، تشکیل شده باشد. در تاریخ اجتماعی خانواده، از این اصطلاح، در عین اینکه به همان معنای

جامعه‌شناختی‌اش هم استفاده شده است، در برخی حوزه‌ها مفهومی جدید هم اراده می‌کنند. مثلاً در شاخه‌ی مطالعات تاریخ‌نگاری خُرد (میکروهیستوری)، این اصطلاح را در معنایی جدید به کار می‌برند، از جمله در بازسازی یک خانواده‌ی تیپیکال روستایی در قرن هجدهم براساس اسناد خانوادگی به جامانده از سه خانواده از همان روستا؛ به این معنا که در فقدان اسناد کاملی که بتوان براساس آن‌ها زندگی یک خانواده‌ی نمونه را در یک روستای معین از قرن هجدهم وصف کرد، مورخ، اسناد ناقص موجود از دو یا سه خانواده از همان روستا را در همان دوره‌ی تاریخی در کنار هم قرار دهد و از طریق این هم‌آوری اسناد متعلق به سه خانواده‌ی متفاوت، زندگی «یک» خانواده‌ی نمونه را در آن زمان و مکان بازسازی کند (نک. موسی پوربشلی، ۱۴۰۱).

در کنار همه‌ی این یادآوری‌ها، باید این راه هم افزود که صرف استفاده از اصطلاحات علوم اجتماعی و نام‌بردن از جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان و ارجاع به نظریه‌های علوم اجتماعی هرگز نمی‌تواند مؤید علمی بودن یک اثر در تاریخ اجتماعی باشد. شاید برای مخاطبانی که با علوم اجتماعی آشنا نیستند بتوان با این روش شعبده‌بازی کرد، ولی مخاطب متخصص به سهولت درخواهد یافت که یک نوشتار در تاریخ اجتماعی به درستی از اصطلاحات و نظریه‌های علوم اجتماعی استفاده کرده یا اینکه نویسنده‌ی آن متن صرفاً برای تزیین متن تاریخی خود با مشت‌ی الفاظ که به زعم او برای خواننده نشانه‌ی فضل و کمال نویسنده محسوب می‌شوند، به سراغ علوم اجتماعی رفته است. برخی محققان در تاریخ و احتمالاً محققان تازه‌کار و ناوارد در تاریخ اجتماعی، به علت فقدان دانش یا اعتماد به نفس لازم در کار، اغلب به سبب ترس از متهم شدن به کم‌سوادی نظری و بعضاً به قصد شیادی و فضل‌فروشی، چنان خود را در

نظریه‌های جامعه‌شناختی یا انسان‌شناختی غرق می‌کنند که نوشتارشان یکسر به متنی خارج از زبان و بیان تاریخی تبدیل می‌شود. وام‌گرفتن از علوم دیگر یک چیز است و ادغام و مضمحل شدن در روش و نظریه‌ها و اصطلاحات و زبان و گفتمان‌های آن علوم، چیز دیگر. اگر نتوان از اثری تخصصی که یک مورخ اجتماعی نوشته است، پی برد که نویسنده یک مورخ است نه جامعه‌شناس، این نویسنده حتماً باید در کارگاه‌های نگارش مقالات تاریخی شرکت کند و نوشتن در زمینه‌ی تاریخ را از نو بیاموزد. مورخ و ازجمله مورخ اجتماعی باید بداند که ارزش کار او صرفاً به ارجاعاتش به شماری از نظریه‌های علمای علوم اجتماعی و آوردن نام آن‌ها نیست، بلکه میزان مستند بودن تحقیق و کیفیت استفاده‌ی او از اسناد و شواهد و چیدمان هدفمند و هوشمندانه‌ی اطلاعات و شیوایی تبیین و درنهایت، کارایی پژوهش اوست که ارزش کار او را تعیین می‌کند. چون مورخ اجتماعی با اعتماد به نفس کافی به انبوهی از شواهد و مستندات برآمده از انواع منابع و از حوزه‌های مختلف تکیه دارد، نیازی ندارد که پشت سپاهی پوشالی از کلمات و اصطلاحات و لفاظی‌های مرسوم در برخی محافل علوم انسانی سنگر بگیرد و با نامفهوم ساختن نثر و گفتارش، با ژستی عالمانه، خواننده‌اش را چنان بترساند که مخاطب بی‌دفاع، از بیم متهم شدن به نادانی، اعتراف کند که «پادشاه لباس برتن دارد و چه لباس زیبا و برازنده‌ای!». مورخی که شواهد و مستندات کافی در اختیار داشته باشد، نیازی نخواهد داشت که از ترفند ریاکارانه‌ی تجهیز کردن نثر خود به الفاظ و اصطلاحات ناظر به گفتمان‌ها و نظریه‌های علوم دیگر، به قصد پر بار نمایاندن تبیین و تحلیلش، استفاده کند و با تکنیک ناشایستی که قبلاً از آن با عنوان «بی‌سوادی مسلح» یاد کرده‌ام (نک. موسی‌پور بشلی، «نه آنکه عطار بگوید»، ص ۹۵)، مخاطبان را

مرعوب و مقهور زبان فنی نشر خود سازد.

در تحقیقات تاریخی (و تاریخ اجتماعی)، شایسته آن است که به جای آنکه آشکارا و با قیل و قال و فریاد اعلام کنیم که در حال کار بر مبنای نظریه‌های کذا و کذا ایم، متن خود را چنان بنگاریم که خود متن از چارچوب‌های نظری‌ای که بر آن‌ها مبتنی است، حکایت کند. در این صورت، هم مخاطب متخصص، بدون آنکه در خواندن نوشته‌های ما دچار ملال شود، درمی‌یابد که این نوشته‌ها از پشتوانه‌های نظری کافی برخوردارند، و هم مخاطب عادی غیرمتخصص در میان انبوهی از اصطلاحات و آرا و اقوال نظریه‌پردازان علوم دیگر گرفتار نخواهد شد؛ خواننده‌ی عادی غیرمتخصصی که توقع داشته است یک اثر تحقیقی تاریخی بخواند، نه چیزی دیگر.

در استفاده از مفاهیم و اصطلاحات سایر علوم هم کم‌وبیش باید همین انضباط‌ها را رعایت کرد؛ با این حال، هشدارهای دیگری هم مطرح‌اند. معمولاً محقق‌ی که مدت کوتاهی در حوزه‌ی تاریخ اجتماعی به مطالعه بپردازد، آن قدر تجربه کسب خواهد کرد که فریفته‌ی واژه‌سازی‌ها و نظریه‌پردازی‌های متفلسفانه نشود و در دام کلی‌گویی‌های رایج در این‌گونه گفتمان‌ها نیفتد؛ از آن‌رو که نوع نگرش و تألیف در تاریخ اجتماعی به کلی با روش و طرز سخن فیلسوفانه متفاوت است.

مورخ اجتماعی نمی‌تواند واژگان و اصطلاحات را بنا به تصور مبهم و شخصی خودش به کاربرد، بلکه باید یک‌یک واژگان کلیدی مورد استفاده‌اش را در بستر و بافتار تاریخی بازجوید و تحولات معنایی این واژگان را در ادوار مختلف تاریخی، کشف کند و همواره مد نظر داشته باشد.

مورخ اجتماعی باید برای وارد کردن هر واژه یا اصطلاحی از علوم دیگر دلیلی

روشن و توجیهی مقبول داشته باشد. ممکن است این توجیه عقلانی یا تجربی باشد، ولی به هرروی مورخ اجتماعی حق ندارد از واژگان و اصطلاحات و نظریه‌های فلسفی و اجتماعی برای تزئین و فضل‌فروشی لفاظانه استفاده کند.

مورخ اجتماعی نباید واژگان و اصطلاحات نظریه‌های دیگر علوم را در بافتاری نامناسب و نامربوط در تاریخ اجتماعی به کاربرد. هریک از اصطلاحات و نظریه‌های فلسفی، جامعه‌شناختی، انسان‌شناختی، روان‌شناختی، یا آنچه در علوم تجربی شکل گرفته، زمینه و بافتارویژه‌ی خود را دارند و در شرایط معین و در پاسخ به مسئله‌ای مشخص متولد شده‌اند و طبعاً زیربته به عمل نیامده‌اند. برای وارد کردن آن‌ها به جهان تاریخ اجتماعی باید توجه داشت که بافتاری تا حد امکان مشابه برای بازگشتن آن‌ها در زمین تاریخ اجتماعی فراهم شود.

مورخ اجتماعی یک روشن‌فکر و سخنران حوزه‌ی عمومی نیست و از این رو، نباید جملاتی سرهم کند که صرفاً جنبه‌ی تأثیرگذاری عاطفی یا هیجانی دارند و در یک تحلیل علمی، فاقد معنایی مُحصل تلقی می‌شوند. ممکن است که متفلسفان بتوانند در دفاع از جمله‌های بی‌معنای خود، مخاطب را متهم کنند که «این عبارات بالاتر از سطح فهم و درک شماست»، ولی مورخ اجتماعی از این «موهبت» برخوردار نیست و اگر جمله‌هایی فاقد معنا صادر کند، باید پاسخ‌گوی مخاطبان باشد؛ به‌ویژه آنکه مورخ اجتماعی معمولاً درباره‌ی موضوعاتی سخن می‌گوید که مخاطبان، و حتی مردم عادی، در آن باره‌ها احتمالاً تجربه‌های زیسته دارند و اگر جمله‌های مورخ، نامفهوم و بی‌معنا و لفاظی محض باشد، ممکن است مخاطبان فریاد برآورند که «پادشاه برهنه است!». بنابراین، چون هدف سخن در تاریخ اجتماعی با فلسفه یا مباحث روشن‌فکرانه یا پروپاگاندای سیاسی وایدئولوژیک اساساً متفاوت است، باید از

به کار بردن زبان استعاری و افراط در تفنن ادبی در بیان و نگارش متون پرهیز کرد. تمثیل‌ها ضعیف‌ترین و عوامانه‌ترین گونه‌ی استدلال‌اند و برخلاف سخنرانان عمومی، مورخان اجتماعی نباید بدون ضرورت از بیان تمثیلی برای سخن گفتن استفاده کنند. در واقع، یکی از فعالیت‌ها و دستاوردهای روش شناختی مهم مورخان اجتماعی ضابطه‌مند کردن مفهوم مشابهت و نقد و ارزیابی سختگیرانه‌ی ادعاهای علوم دیگر درباره‌ی وجود مشابهت میان پدیده‌هاست و بنابراین، قاعدتاً مورخ اجتماعی خودش یک مصرف‌کننده‌ی پروپاقرص تمثیل‌ها نخواهد بود.

باید توجه داشت که وقتی مسئله‌ای به هر علت (کمبود منابع و شواهد، مخدوش بودن شواهد، نامشخص بودن بافتار، وجود فشارهای فرامتنی و جز آن‌ها) مبهم است، نمی‌توان با بازی با کلمات و چیدن آن‌ها به صورت خلاقانه یا به هر روش دیگری، ابهام را برطرف ساخت یا با «روکش علمی و ادبی» بخشیدن به متن، ابهام موجود را از چشمان مخاطب پنهان ساخت. شایسته‌ترین تدبیر در این موارد اعتراف صریح به نقص و نارسایی و ابهامی است که محقق در برابر آن ناتوان مانده است.

ابهام در متن تنها به مشکلات نظریه‌ای و تحلیل‌ها مربوط نمی‌شود. در بسیاری از تحقیقات تاریخ اجتماعی، محقق به علت ناآشنایی با اصطلاحات علوم دیگر، به ویژه واژگان فنی علوم اجتماعی، و درک ناقص یا نادرستی که از آن‌ها داشته، کل پروژه‌ی خود را درگیر آسیب‌ی اساسی ساخته است؛ یعنی ابهامی کلی بر تمام متن حاکم شده و تحقیق مورد نظر را از ارزش علمی ساقط کرده است. در مواردی هم ممکن است محقق تاریخ اجتماعی بر اساس منابع علوم اجتماعی، تعریفی از اصطلاحات فنی به دست دهد، ولی این هم بسیار مهم

است که این تعریف در خود جهان علوم اجتماعی تا چه حد مقبول و کارآمد تلقی می‌شود. گاه، درک‌ها و تفسیرهایی از مداخلات در علوم دیگر، به صرف آنکه محقق تاریخ اجتماعی به اندازه‌ی کافی با منابع و مآخذ آن علوم آشنا نیست، برگزیده می‌شوند و طبعاً کل تحقیق مورخ اجتماعی را دچار آسیب می‌کنند.

گاه، محقق تاریخ اجتماعی از اصطلاحی عام استفاده می‌کند بدون آنکه به شبکه‌ی مفهومی گسترده‌ای که آن اصطلاح جزو آن است، توجه داشته باشد. مثلاً عنوانی مانند «بررسی وضع امنیت در فاصله‌ی دو جنگ جهانی در ایران»، دچار ابهام غیرقابل اغماضی است. مقوله‌ی امنیت جزو مقوله‌های سنتی پژوهش تاریخی نبوده و مشخصاً این مفهوم از علوم دیگر وام گرفته شده، اما در این عنوان معلوم نیست کدام‌گونه از امنیت در تحقیق بررسی شده است: امنیت اجتماعی، امنیت سیاسی، یا امنیت اقتصادی؟ هر کدام از این سه‌گونه نیز زیرگونه‌های متنوعی دارند که در جهت دادن به روش‌شناسی و روش تحقیق و نیز در سبک نگارش یک تحقیق تاریخ اجتماعی، مؤثر و بلکه تعیین‌کننده خواهند بود. علاوه بر این، اینکه محقق تاریخ اجتماعی در چنین پژوهشی کدام تعریف را مثلاً از امنیت، سرمایه‌گذاری، تولیدی، بومی، در شرایط نامطمئن، جنگی، از میان تعاریف و نظریه‌های صاحب‌نظران علوم اجتماعی و اقتصادی برگزیده و برای این گزینش و ترجیح چه توجیهی دست‌وپا کرده نیز، بسیار حائز اهمیت است. عنوان اولیه‌ی «بررسی وضع امنیت در فاصله‌ی دو جنگ جهانی در ایران»، به طرز مشهودی خام‌دستانه، ناشیانه، و بی‌سامان است؛ صرف نظر از آنکه نمی‌توان دامنه‌ی چنین پژوهشی را در سطح بسیار وسیعی همچون کل کشور ایران سامان داد. در مثالی دیگر، اگر قرار باشد از تاریخ اجتماعی عواطف سخن بگوییم، نمی‌توانیم صرفاً به عواطف توجه کنیم، بلکه لازم است عواطف

را در شبکه‌ی مفهومی وسیع‌تری ببینیم که حواس و ذهنیات را هم شامل می‌شود. عواطف به صورت منفرد و منعزل از حواس و دریافت‌های حسی و ذهنیات شکل نمی‌گیرند و در یک تحقیق کامل و جامع راجع به عواطف، یا یکی از عواطف انسانی مثل ترس یا خشم، باید آن‌ها را در شبکه‌ی مفهومی‌شان ملاحظه کرد.

سندروم تعریف، سندروم تفکیک

مسئله‌ی تعریف نیز از بزنگاه‌های پژوهش و نگارش تاریخ اجتماعی است. در فضای سنتی نگارش‌های علمی، رسم شده است که نوشته را با تعریف آغاز کنند. مشکل منطقی اینجاست که در همه‌ی مباحث، به ویژه در مباحث نوین و چالش برانگیز، چنین امکانی برقرار نیست و متن را نباید با تعریف‌ها آغاز کرد. اگر موضوع بحث چیزی ساده و واضح باشد و از قبل بر سر تعاریف اتفاق نظری پدید آمده باشد، مشکلی وجود نخواهد داشت، ولی در بسیاری از مقولات، شروع بحث با تعریف‌ها یا شیادی است، یا نشانه‌ی ترس محقق از داوران و منتقدان احتمالی، یا نشانه‌ی دچار بودن محقق به «سندروم تعریف»، یعنی تمایلی افراطی و بیمارگونه برای تعریف هر چیز. در برخی موضوعات، اصولاً تحقیق می‌کنیم تا بتوانیم در پایان کار به تعریف برسیم و در این صورت، شروع بحث با تعریف عملاً به معنای پایان بحث خواهد بود؛ اگر از اول تعریفی از مقوله به دست داده شود، دیگر چه لزومی برای ادامه دادن بحث وجود دارد؟ در این موارد، تعریف یعنی تعطیل بحث و نقد و این، نقض غرض است. در بازسازی تعاریف، بازتعریف‌ها، یا در ابهام‌زدایی از تعاریف نیز باید به نکاتی توجه داشت. ابهام‌زدایی از تعاریف، یک سردیگرنیز دارد که باید از درافتادن به آن هم